

شاهنامه فردوسی (کوتاه شده)

همراه با مقدمه و توضیح دشواری‌های متن و اسم‌های خاص

دکتر محمد تقوی

عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق
 عنوان قراردادی: شاهنامه. برگزیده
 عنوان و نام پدیدآور: شاهنامه فردوسی (کوتاه شده) / به کوشش محمد تقوی.
 مشخصات نشر: مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری: ۸۷۸ ص.
 فروست: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد؛ ۵۵۱.
 شابک: وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
 موضوع: شعر فارسی -- قرن ۴ ق.
 شناسه افزوده: تقوی، محمد، ۱۳۴۳-، گردآورنده
 شناسه افزوده: دانشگاه فردوسی
 رده بندی کنگره: PIR۴۴۹۱/ت۷ش۲۱۳۸۸
 رده بندی دیویی: ۸۱۰/۲۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۴۶۹۰۷

ISBN: 978-964-386-222-0

شاهنامه فردوسی (کوتاه شده)

همراه با مقدمه و توضیح دشواری های متن و اسم های خاص
 به کوشش: دکتر محمد تقوی
 مشخصات: وزیری، ۵۰۰ نسخه، چاپ دوم، زمستان ۱۳۹۷
 چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد
 بها: ۱/۱۰۰/۰۰۰ ریال

حق چاپ برای انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد محفوظ است.

مراکز پخش:

فروشگاه و نمایشگاه کتاب پردیس: مشهد، میدان آزادی، دانشگاه فردوسی مشهد، سازمان مرکزی،
 جنب سلف یاس تلفن: ۳۸۸۳۳۷۲۷ (۰۵۱)
 مؤسسه کتابیران: تهران، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد، بین خیابان فروردین و اردیبهشت،
 شماره ۲۳۸ تلفن: ۶۶۴۹۴۴۰۹-۶۶۴۸۴۷۱۵ (۰۲۱)
 مؤسسه دانشیران: تهران، خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید (اردیبهشت) نبش خیابان نظری،
 شماره ۱۴۲ تلفکس: ۶۶۴۰۰۲۲۰ - ۶۶۴۰۰۱۴۴ (۰۲۱)

<http://press.um.ac.ir>

Email: press@um.ac.ir



فهرست

۱	آغاز کتاب
۱۰	کیومرث
۱۲	هوشنگ
۱۳	طهمورث
۱۵	جمشید
۲۲	ضحاک
۳۵	پادشاهی فریدون
۵۴	منوچهر
۸۷	پادشاهی نوذر
۹۷	پادشاهی زوطهماسب
۹۷	پادشاهی گرشاسب
۱۰۱	کیقباد
۱۰۵	پادشاهی کیکاووس و رفتن او به مازندران
۱۲۰	رزم کاووس با شاه هاموران
۱۳۱	داستان رستم و سهراب
۱۵۴	داستان سیاوش
۱۸۶	تولد کیخسرو
۲۵۴	داستان بیژن و منیژه
۳۱۱	جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب
۳۱۱	اندر ستایش سلطان محمود

۳۷۲	پادشاهی لهراسب
۳۹۷	به خواب دیدن دقیقی
۳۹۷	سخن دقیقی
۴۱۹	سخن فردوسی
۴۳۱	داستان هفت‌خوان اسفندیار
۴۵۵	داستان رستم و اسفندیار
۴۵۵	آغاز داستان
۵۰۱	داستان رستم و شغاد
۵۱۲	پادشاهی بهمن اسفندیار
۵۱۶	پادشاهی همای چهرزاد
۵۲۴	پادشاهی داراب
۵۲۸	پادشاهی دارای داراب
۵۴۱	پادشاهی اسکندر
۵۷۵	پادشاهی اشکانیان
۵۸۲	داستان هفتواد
۵۸۸	پادشاهی اردشیر
۵۹۴	پادشاهی شاپور پسر اردشیر
۵۹۵	پادشاهی اورمزد
۵۹۶	پادشاهی بهرام اورمزد
۵۹۷	پادشاهی بهرام بهرام
۵۹۸	پادشاهی بهرام بهرامیان
۵۹۸	پادشاهی نرسی بهرام
۵۹۹	پادشاهی اورمزد نرسی
۵۹۹	پادشاهی شاپور ذو‌الاکتاف
۶۱۰	پادشاهی اردشیر نکوکار
۶۱۰	پادشاهی شاپور سوم
۶۱۰	پادشاهی بهرام شاپور
۶۱۱	پادشاهی یزدگرد بزه‌گر

۶۲۶	پادشاهی بهرام گور
۶۵۲	پادشاهی یزدگرد هجده سال بود
۶۵۲	پادشاهی هرمز یک سال بود
۶۵۳	پادشاهی پیروز بیست و هفت سال بود
۶۵۶	پادشاهی بلاش پیروز
۶۶۰	پادشاهی قباد
۶۶۵	پادشاهی کسری نوشین روان
۶۷۳	داستان نوشین زاد با کسری
۶۷۶	داستان بوزرجمهر
۶۸۳	داستان مهیود با زرروان
۶۸۶	داستان در نهادن شطرنج
۶۸۸	داستان طلخند و گو
۶۹۳	داستان کلیله و دمنه
۶۹۷	داستان کسری با بوزرجمهر
۶۹۹	وفات یافتن قیصر روم و رزم کسری
۷۰۵	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود
۷۰۶	آغاز داستان هرمزد
۷۳۵	پادشاهی خسرو پرویز
۷۷۸	گفتار اندر داستان خسرو و شیرین
۷۸۹	پادشاهی شیرویه
۷۹۶	پادشاهی اردشیر شیروی
۷۹۷	پادشاهی فرآیین
۷۹۸	پادشاهی پوراندخت
۷۹۹	پادشاهی آرم دخت
۷۹۹	پادشاهی فرخ زاد
۸۰۰	پادشاهی یزدگرد
۸۱۹	توضیحات واژه‌ها و ابیات دشوار
۸۵۱	توضیحات اسمهای خاص
۸۷۹	کتابنامه

Press.um.ac.ir

Press.um.ac.ir

پیشگفتار قطب علمی فردوسی شناسی

ازین نامور نامه شهریار بمانم به گیتی یکی یادگار

نام دانشگاه فردوسی با زبندگی خاصی به شاهنامه، که سند هویت قومی ایران و محور عمده زبان فارسی و فرهنگ کهنسال آریایی است، گره خورده است. این پیوند فرخنده وظیفه این دانشگاه را برای برداشتن گامهای بلند در جهت بازشناسی این نامه گرامی و حرمت گذاری به نام سراینده آن بیشتر می کند. بنابراین زمانی که قرار شد قطب علمی گروه زبان و ادبیات فارسی این دانشگاه در سال ۱۳۸۲ برای پژوهشهای خود قلمرو ویژه ای را مشخص کند، به طور طبیعی نام فردوسی و ادبیات خراسان که در واقع گسترش و ادامه کار فردوسی بود، بیشتر برانده می نمود، که خوشبختانه این نام برای این قطب علمی به تأیید رسید و با همت همکاران هسته علمی و گروه محترم زبان و ادبیات فارسی و پژوهشهای سامان مندی که در این مسیر آغاز گردید، جای خود را باز کرد.

از این رو زمانی که معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه آمادگی خود را برای چاپ کتابی نفیس از میراث گرانبساز ادبی ما در سلسله انتشارات دانشگاه اعلام کرد، نخستین کتابی که جای آن به هر صورت در این سلسله انتشارات خالی می نمود، شاهنامه بود، که خوشبختانه تلاش پیگیر و همت شایان سپاس همکار ارجمند قطب جناب آقای دکتر محمد تقوی طی دو سال گذشته توانست به این خواست طبیعی و دیرین جامعه عمل بپوشد و کتابی که امروز در اختیار شماست، فراهم آمد.

شاهنامه کتاب پر حجمی است و از نسل شتابزده و پر مشغله روزگار ما نمی توان انتظار داشت که همه آن را از آغاز تا انجام بخواند و در دقائق و نکته های آن تأمل کند. از این رو تهیه خلاصه ای از این کتاب ارجمند که همه بخشها و داستانهای آن را شامل بشود و از کلیت آن چیزی نکاهد، لازم به نظر می رسد. خلاصه ها و گزیده های پیشین، که هر کدام در جای خود

ارجمند و لازم هم بود، نمی‌توانست به این نیاز پاسخ گوید؛ زیرا یا بخشهای زیادی از شاهنامه را در برنداشت و یا بخشهایی از آن را گزیده‌نویسان بناگزیر به نشر برگردانده و به اختصار به بخشهای دیگر پیوند داده بودند. گزیده حاضر از این رو یگانه و با دیگران متفاوت است که نه بخش عمده‌ای از مطالب شاهنامه از آن حذف شده و نه جایی سخن فردوسی به نشر امروزی برگشته است. بنابراین می‌توان ادعا کرد کسی که این کتاب را بخواند با اطمینانی نزدیک به یقین کلیت شاهنامه فردوسی را در حد یک سوم حجم اصلی کتاب از نظر گذرانیده است.

ویژگیهای دیگر این کتاب و شیوه تلخیص آن در مقدمه گردآورنده آمده است. این قطب علمی بر جریان کتاب و صرف وقتی که در این مسیر صورت گرفته ناظر بوده و از تلاش همکار ارجمند دکتر تقوی و دستیارانشان در قطب علمی سپاسگزاری می‌کند. امیدواریم گامی که برداشته شده در مسیر ایفای وظیفه دانشگاه فردوسی در قلمرو فردوسی‌شناسی و پاسداری از میراث گرانسنگ زبان و فرهنگ ایرانی صورت گرفته باشد و بتواند به گوشه‌ای از نیازی که روزگار ما به بازشناسی هویت ملی دارد پاسخ دهد. نقد و نظرهایی که در مسیر بهبود کار به آدرس این قطب علمی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی در دانشگاه فردوسی برسد، به گردآورنده محترم کتاب منعکس خواهد شد و ما را در رسیدن به اثری مطلوب‌تر یاری خواهد کرد.

محمد جعفر یاحقی

قطب علمی فردوسی‌شناسی

به نام خداوند جان و خرد کز این برتر اندیشه برنگذرد

۱. درآمد

در خواب شب دوشین، من با شعرا گفتم کای یکسره معنیتان با لفظ به هم در سی

شاعر ز شما بهتر، شعر آن که نیکوتر از طایفه تازی وز انجمن فرسی؟

آواز برآوردند، یکرویه به من گفتند: فردوسی و شهنامه، شهنامه و فردوسی

(امامی هروی-ف. ۶۶۷ ه.ق.)

ادبیات فارسی باغی پر از گل‌های خوش آب و رنگ و میوه‌های رنگارنگ است که صاحبان ذوق و طبع لطیف را در این باغ خوشبها و تفرج‌هاست و اهل علم و حکمت و عرفان را از آن بهره‌ها و تنعم‌هاست و هر جوینده‌ای با هر سلیقه و خصلت و منزلت در این عرصه یابنده است؛ از این روست که این ادبیات در طول تاریخ مشتاقان بسیار، آن هم در حدی دور از انتظار داشته است؛ اشتیاقی که فراتر از حدود و ثغور جغرافیا و تاریخ و قوم و نژاد می‌رود و گستره وسیعی از تاریخ هزاره اخیر را فرا می‌گیرد.

تنوع و گوناگونی آثار ادبی در زبان فارسی خیره کننده و در قیاس با ادبیات دیگر زبانها، کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر است. از قالبهای شعری مختلف (دو بیتی و رباعی و غزل و قصیده و مثنوی و...) تا انواع مختلف شعر (حماسه و تغزل و تعلیم و هجو و طنز و...) و از داستانهای منظوم و منثور دینی و تاریخی و اسطوره‌ای و تمثیل و حکایت و قصه عیاران و طراران که بگذریم به آثاری پر از شور و شعور می‌رسیم که در آنها ذوق و دانایی با هم می‌آمیزد و معجونی طرفه از لفظ و معنی می‌سازد و آدمی را به دنیاهای ناشناخته‌ای می‌برد که همواره مشتاق سیر و سفر در آنهاست^۱.

در این میان هر یک از بزرگان فرهنگ و ادب سهمی دارند، برخی کمتر و برخی بیشتر. برخی آغازگران و پیشگامان بزرگی بوده‌اند و برخی کامل‌کنندگان و ادامه‌دهندگان بزرگ و برخی هم به اوج رسانندگان. فردوسی شاعر ویژه‌ای است؛ او به اعتباری آغازگر است و از حیثی کامل‌کننده کار گذشتگان و از جهتی دیگر به اوج رساننده کار آنان. او هم اولین اثر حماسی را به معنی واقعی

سروده است، هم روایات و اشعار ملی پیش از خود را تدوین و تکمیل کرده است و هم اثری آفریده است که از آن کاملتر پس از وی پدید نیامده است. او کاخی بلند برافراشته است که علاوه بر اینکه از باد و باران گزند ندیده، ساختن را هم به دیگران آموخته است.

هر چند شاهنامه یک اثر معجزه‌آمیز نیست و نه خود فردوسی و نه هیچ تذکره‌نویس و محقق آن را چیزی ورای توان و حد انسانی و محصول الهام آسمانی به شمار نیاورده است، اما این مسأله بر قدر و ارج شاعر آن می‌افزاید؛ چرا که او تنها به پشتوانه ذوق و غلبه شور و هیجان درونی نمی‌سروده بلکه با همت بلند و پشتکار بی‌مانند خود این راه دشوار را طی کرده است. در نهایت طبع خداداد و تلاش و رنج ممتد شاعر به هم پیوسته تا شاهنامه بر صفحه تاریخ ادبیات ایران نقش بندد. کمال شخصیتی و فکری و اخلاص و صداقت و گذشت فردوسی در کنار همراهی و دلگرمی دادن اطرافیان، حتی دلخوشی به احسان یک پادشاه (در دوره‌ای از سرودن آن) با هم جمع شده تا شاهنامه پدید آید و به نام فردوسی ثبت شود و نام او در دفتر ادب و حماسه ایران و جهان با عنوان شاعری بی‌مانند ضبط گردد.

کمتر ایرانی است که فردوسی را شناسد و ابیاتی از اثر سترگ او را به خاطر نداشته باشد. هر کس در ایران در شمار اهل سواد باشد، حداقل این ابیات را از او و درباره او شنیده است:

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود
(فردوسی)

چنین گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
(سعدی)

در جهان هم کسی نیست که مختصر آشنایی با ایران و فرهنگ و زبان آن داشته باشد و نام فردوسی را نشنیده یا از او و اثر جاودانه‌اش بی‌خبر باشد. با وجود این، با کمال تأسف در این روزگار با نسلی روبرو هستیم که بیگانه را بیشتر از خودی می‌شناسد و میان ادب و هنر واقعی که ریشه در باورها و سنت‌های اصیل دارد با آثار برآمده از فضا‌سازیه‌های زودگذر و سلیقه‌های ناهموار فرقی نمی‌نهد. نوآوران امروز هم گاه و بیگاه به بهانه‌های تقلید و تکرار یا نزدیک شدن به ذهن و زبان زمانه، در حق بزرگان حق‌ناشناسی کرده‌اند و این نسل برزخی را در حیرت بیشتر فرو برده‌اند.

ادبیات و هنر واقعی که در آثار جاودانه متجلی است، به گمان نگارنده همچون غذای طبیعی است که سلامت می‌بخشد و ادبیات و هنر تصنعی و کم‌مایه و بی‌ریشه، چون غذای صنعتی و پر از چاشنی است که گرچه گاهی لذیذ است، سلامت می‌ستاند. امروز متأسفانه با آنکه همه بر مضرات این نوع غذا آگاهند، از آن اجتناب نمی‌کنند و با آنکه از سودمندی غذاهای طبیعی باخبرند، بدانها میل نمی‌کنند. شاید حکایت معامله امروز ما با آثار و ذخایر ادبیات و هنر نیز چنین باشد.

بنابراین موجه است که ما هر چه بیشتر بکوشیم به شناخت خود از ذخایر فرهنگی و ادبی و ذوقی بیفزاییم و نسل امروز را با آنچه دارد آشنا کنیم (که خواندن شاهنامه و پرداختن به آن یکی از این کوششها خواهد بود) و ناموجه است اگر سیل دمامد محصولات فرهنگی بیگانه ما را از عناصر اصلی و اصیل و پایه‌های هویت ایرانی-اسلامی غافل نگه دارد. البته ناگزیریم به بعضی دغدغه‌های نسل جدید هم توجه کنیم. آنان که فرهنگ گذشتگان را می‌شناسند و از مقتضیات امروز و وضع و شرایط کنونی غافل نیستند، قدر و قیمت سرمایه‌های فرهنگی را بیشتر می‌دانند و همواره دغدغه از خودبیگانگی داشته‌اند و در پی راه علاج هم بوده‌اند. به همین دلیل است که اصرار بر این دارند که فرهنگ خود را بهتر و بیشتر بشناسیم تا جایی که گفته‌اند: «در مدرسه زندگی، درس اول ما ایران شناختن است» (شادمان، ۱۳۴۶: ۲۱).

شاهنامه اثری است که به ما در این زمینه کمک می‌کند و مهمترین فایده‌ای که برای خواندن شاهنامه برشمرده‌اند (ر.ک. فروغی، ۱۳۵۱: ۲۴) همین است. این اثر ما را با گذشته پیوند می‌دهد و پیوند با گذشته است که هویت ما را روشن می‌سازد. از این منظر، فردوسی با سرودن این اثر در مقام شاعر تمام ملت نشسته است، نه شاعر یک شخص یا یک گروه؛ یعنی چون بسیاری از شاعران همعصر و پس از وی، به گفته مینوی، برای رضایت خودش یا معشوقه اش یا پادشاه زمانش شعر نسروده است (مینوی، ۱۳۴۹: ۱۲۹). البته ما شاعران فرهنگ‌ساز دیگری هم داریم که هر یک سرآمد دوران خویشند و خود جهانی بوده‌اند بنشسته در گوشه‌ای، اما با توجه به این که شخصیت قومی و ملی هر قوم با حماسه‌هایش بیشتر و بهتر شناخته می‌شود تا آثار غنایی یا تمثیلی (پرهام، ۱۳۷۳: ۱۲)، برای رسیدن به این هدف هیچ اثری جای شاهنامه را نمی‌گیرد.

یکی از راههایی که می‌تواند به حفظ رابطه فرهنگی با عناصر هویت ملی و سنتهای حسنه مندرج در آثار گذشتگان کمک کند، فراهم کردن زمینه‌های دسترسی آسان به این آثار است. تهیه منتخبات از آثار بلند یکی از این کارهاست که از گذشته در تاریخ ادب ما سابقه داشته است و بویژه از منظومه‌های شعری (از جمله شاهنامه و مثنوی معنوی) چنین خلاصه‌هایی فراهم شده

است. یاحقی در مقدمهٔ *بهین‌نامهٔ باستان* - که خلاصه‌ای به نظم و نثر از *شاهنامه* است - به ضرورت انتشار این آثار و برخی از آنها اشاره کرده است (یاحقی، ۱۳۷۶: سیزده و چهارده). امید که انتشار این اثر هم اقدامی باشد در جهت تسهیل دسترسی و آشنا کردن غیر متخصصان و عموم مردم با گنجینه‌های ادب و فرهنگ و حکمت ایران.

در این مقدمه، چندان مجالی برای ورود به بحث‌های تخصصی و مفصل دربارهٔ فردوسی و *شاهنامه* فراهم نیست و ضرورتی هم برای این کار به نظر نمی‌رسد؛ بخصوص در مورد حقایق زندگی فردوسی که با افسانه درآمیخته است و به گفتهٔ مرتضوی «امروز پس از گذشت هزار سال تجسم زندگی و شخصیت فردوسی بسیار دشوار است... گرچه پی بردن به روح پاک و اندیشهٔ بلند و طبع منبع و ذوق لطیف و نبوغ و دانش و بینش و جهان‌بینی ژرف فردوسی از روی مطالب *شاهنامه* کار دشواری نیست» (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۱۳)، اما برای اینکه خوانندهٔ غیر متخصص و کنجکاو تا حدی از فردوسی و مقام او در شعر فارسی و جایگاه *شاهنامه* آگاه شود، مطالبی را که در حکم حاصل پژوهش‌های مختلف است، در ادامه آورده ایم.

فردوسی یکی از ارکان اصلی شعر فارسی است، صرف نظر از اینکه برخی او را برترین شاعر ایران و برخی بزرگترین شاعر جهان شمرده‌اند و البته برای گفتهٔ خویش دلایلی هم برشمرده‌اند؛ بنابراین شناخت مختصر او برای هر ایرانی ضروری است. هرکس *شاهنامه* را با دقت و تأمل بخواند، به قدرت اندیشه و ذوق شاعر آن اعتراف می‌کند، اما اگر به جهاتی به‌جز نفس شعر و شاعری توجه کنیم (مانند نقش او در احیای زبان فارسی و فضل تقدّم او و قدرت و همّتش در سی سال سرودن این اثر) بی تردید برجستگی او بیشتر آشکار خواهد شد.

۲. سرگذشت و جایگاه فردوسی

اینکه چرا دربارهٔ بزرگان، همیشه واقعیتها با افسانه‌ها درمی‌آمیزد و حتی تاریخ‌نگاران و اهل فضل هم از این قاعده برکنار نمی‌مانند و همچون عوام مردم که دوستدار اتفاقات عجیب و ماوراء طبیعی هستند، به نقل و بازگویی مسائلی می‌پردازند که سنخیتی با منطق حاکم بر وقایع تاریخی ندارد، از معماهای حیات انسانی است. گویا مردم نمی‌خواهند باور کنند که برخی پدیده‌ها و شخصیتها بر اساس قوانین و سنتهای شناخته شدهٔ الهی هم می‌توانند بزرگ و جالب توجه باشند. دربارهٔ فردوسی نیز همچون دیگر بزرگان بلکه بیشتر از آنان افسانه‌پردازی شده است.^۲ البته همین داستانهای مجعول نشانهٔ اقبال مردم به فردوسی و اثر بزرگ اوست؛ که به قول مولانا «از حکایت خود حکایت گشته» است. با این حال بخشی از منابع در دسترس محققان همین گزارشهای تاریخی - تذکره‌ای درآمیخته با افسانه‌هاست. راه دیگر هم اشارات خود شاعر در متن اثر خویش

است که به نظر برخی محققان در روشن کردن مسائل و ابهامات مربوط به زندگی او کارسازتر از منابع تذکره‌ای است (همچون کار حبیب یغمایی در کتاب فردوسی و شاهنامه/و/ ۱۳۴۹ و بخشی از کار محمد امین ریاحی در فردوسی/۱۳۷۴). با این حال حجیت شعر یک شاعر حتی درباره خودش در بسیاری موارد نمی‌تواند چندان معتبر در نظر گرفته شود؛ چرا که اقتضائات و ملاحظات گوناگون مربوط به وزن و قافیه و صنعت‌های ادبی، در کنار کلی‌گویی به عنوان یک سنت ادبی در شعر کلاسیک، این گونه گزارشها را مخدوش می‌کند؛ بنابراین مثلاً اگر شاعری چون سعدی گفت:

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی

نه پنجاه را دقیق و بی کم و کاست به کار برده است و نه پنج را. در مورد شعر فردوسی هم این مسأله تا حدی صدق می‌کند. با این حال با توجه به مغشوش بودن مطالب تذکره‌ها، به قول نولدکه، اطلاعات قطعی درباره زندگی فردوسی همین اشعاری است که شاعر در آنها به برخی موضوعات اشاره کرده است (نولدکه، ۱۳۲۷: ۱۱۳).

۲-۱. شرح حال مختصر

فردوسی که نامش حسن و کنیه‌اش ابوالقاسم و نام پدرش علی (یا منصور) بوده است^۳، در روستای باژ (باز) به دنیا آمد^۴. زمان تولد او ۳۲۹ هـ.ق. (و به احتمالی ۳۳۰ هـ.ق.) بوده است^۵. از زندگی شاعر پیش از سی-چهل سالگی اطلاع زیادی در دست نیست. بر اساس مطالب شاهنامه و شواهد تاریخی و شرح حال او در تذکره‌ها، وی از خانواده‌ای محتشم و صاحب ملک و جاه بوده و در محیطی نسبتاً آزاد از لحاظ فرهنگی (در دوره سامانیان) پرورش یافته است. چنین شرایطی باعث شده است وی با وجود ذوق سرشار به دربار وابستگی پیدا نکند. البته بنا بر مطالب شاهنامه، در بخشی از دورانی که تمام وقت خود را صرف سرودن این اثر می‌کرد، از حمایت تنی چند از بزرگان روزگار که در شمار دوستان وی بوده‌اند (و نه در سلک ممدوحانش) برخوردار بوده و به دلیل پشتیبانیهای آنها دغدغه برخی مسائل زندگی را نداشته است. آنچه به اجمال درباره حوادث دیگر مربوط به زندگی شاعر می‌توان گفت اینکه پسری داشته که در ۳۷ سالگی درگذشته و شاعر پس از مرگ او در پایان عمر با سختی و تنگدستی روزگار می‌گذرانده است.

نکته مهم دیگر در شرح حال شاعر، انتساب منظومه‌ای با عنوان یوسف و زلیخا به فردوسی است که امروزه روشن شده است که این کتاب از آن وی نیست و به شاعری شمسی نام از شاعران دوره سلجوقی تعلق دارد که شاهنامه‌خوان بوده و حدود صد سال بعد از فردوسی

می‌زیسته است (ر.ک. مینوی، ۱۳۴۶: ۱۲۰ به بعد؛ طباطبایی، ۱۳۶۹: ۳۵۴ به بعد). بالاخره اینکه شاعر بلندمرتبه و حماسه‌سرای بزرگ ایران و جهان در حدود هشتاد سالگی (مرگ او را اغلب ۴۱۶ نقل کرده‌اند اما ۴۱۱ را محتمل‌تر می‌دانند) در گذشته است. در مورد مرگ او و تشییع و خاکسپاری وی هم در *چهار مقاله* ماجرا به این صورت آمده که: وقتی جنازه را از دروازه رزان بیرون می‌بردند تا در قبرستان مسلمانان دفن کنند، مذکری (یکی از علمای دینی) مانع از این کار شد؛ چرا که او قرمطی و کافر می‌دانست. پس از آن، ناچار جنازه را درون باغی متعلق به خود فردوسی (مقبره کنونی) دفن کرده‌اند. صاحب *چهار مقاله* یادآوری می‌کند که خودش در سال ۵۱۰ ه.ق. قبر فردوسی را زیارت کرده است (نظامی عروضی، ۱۳۳۴: ۱۰۴).

۲-۲. درک نیاز زمانه و سرودن شاهنامه

فردوسی در دوره‌ای پرآشوب، از لحاظ سیاسی و اجتماعی و البته فرهنگی زندگی می‌کرد. در این دوران مهمترین مسأله برای کسانی چون او احساس خطر بی هویت شدن ایرانیان و زوال عناصر ملی و قومی بود. همین احساس خطر او را واداشت تا تن به چنین کاری بزرگ و طاقت‌فرسا بدهد و سی سال از دوران عمرش را برای سرودن شاهنامه صرف کند. در واقع وی با احساس نیاز همگانی برای بازگشت به دوران پرافتخار و رهایی از تفرقه‌های قومی همداستان شده و از مجالی که در دوره سامانی برای روی آوردن به اینگونه امور فراهم شده بود، استفاده کرده است؛ البته به نظر می‌رسد پس از اینکه فردوسی کار سرودن شاهنامه را آغاز می‌کند بر آشفتگی اوضاع سیاسی افزوده می‌شود. در این دوران، ایران در دست حاکمان مختلف و با سلاطین و سوداهای گوناگون و متفرق است که تشتت سیاسی و اجتماعی به تفرقه‌های فکری و اعتقادی هم دامن می‌زند. به همین دلیل برخی محققان (شوقی، ۱۳۵۰: ۲۳) ابیاتی از شاهنامه را که در نامه رستم فرخزاد آمده است، وصف اوضاع دوران شاعر دانسته‌اند:

برنج‌د یکی، دیگری برخورد	به داد و به بخشش همی ننگرد
پیاده شود مردم جنگجوی	سوار آن که لاف آرد و گفت و گوی
کشاورز جنگی شود بی هنر	نژاد و هنر کمتر آید به بر
رباید همی این از آن، آن از این	ز نفرین ندانند باز، آفرین
به گیتی کسی را نماند وفا	روان و زبانها شود پر جفا

همه گنجها زیر دامن نهند	بمیرند و کوشش به دشمن دهند
بود دانشومند و زاهد به نام	بکوشد از این تا که آید به کام
چنان فاش گردد غم و رنج و شور	که شادی به هنگام بهرام گور
نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام	همه چاره ورزش و ساز دام
پدر با پسر کین سیم آورد	خورش کشک و پوشش گلیم آورد
زیان کسان از پی سود خویش	بجویند و دین اندر آرند پیش

با توجه به اوضاع زمانه و محیط زندگی و علایق شخصی، به نظر می‌رسد فردوسی از جوانی درصدد بوده است با به نظم کشیدن داستانهای گذشته برای احیای زبان و فرهنگ و سنن باستانی اقدام کند (چنانکه پس از این اشاره خواهیم کرد به اعتقاد برخی محققان و شواهدی از شاهنامه، سرودن بخشهایی از آن به پیش از ۳۷۰ هـ. ق - که عموماً سال آغاز به نظم شاهنامه توسط فردوسی دانسته شده، باز می‌گردد) و با مرگ دقیقی و ناتمام ماندن کار او عزم خود را در این راه جزم کرده است. البته فردوسی دقیقی را شاعری می‌داند که از عهده داستان‌سرایی به خوبی برنیامده و سخنش روانی و تازگی لازم را نداشته است؛ بنابراین نمی‌توان صرفاً مرگ او را مبنای تصمیم شاعر برای سرودن شاهنامه شمرد.

دقیقی شاعر معروف دوره سامانی است که سه تا بیست هزار بیت شعر را به وی نسبت داده‌اند. وی نظم شاهنامه را به امر نوح بن منصور سامانی (آغاز حکومت: ۳۶۵) آغاز کرد، ولی به دست غلامی کشته شد (قتل او هم به تحریک متعصبان مذهبی دانسته شده است) و بدین ترتیب کار نظم شاهنامه ناتمام ماند. مهمترین اشعاری که از این شاعر باقی مانده همان اییاتی است که در شاهنامه درج شده (ابیات مربوط به پادشاهی گشتاسب). باید گفت فردوسی با این کار لطف بزرگی در حق دقیقی انجام داده و باعث جاودانگی نام او شده است (شاید هم فردوسی این کار را کرده است تا تفاوت سخن او را با سروده‌های خویش نشان دهد). در شاهنامه پس از آوردن وصف حالی از دقیقی، از مرگ و ناکامی وی در نظم شاهنامه یاد شده^۶ و سپس از تصمیم شاعر و دغدغه‌ها و تشویق دوستانش برای سرودن سخن به میان آمده است:

دل روشن من چو بگذشت از اوی سوی تخت شاه جهان کرد روی

که این نامه را دست پیش اورم	به پیوند گفتار خویش اورم
بپرسیدم از هر کسی بی‌شمار	بترسیدم از گردش روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی	بباید سپردن به دیگر کسی
و دیگر که گنجم وفادار نیست	همین رنج را کس خریدار نیست
به شهرم یکی مهربان دوست بود	که با من تو گفتی ز هم‌پوست بود
مرا گفت: خوب امد این رای تو	به نیکی گراید همی پای تو
نبشته من این دفتر پهلوی	به پیش تو ارم نگر نغوی
گشاده زبان و جوانیت هست	سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامه خسروان بازگوی	بدین، جوی، نزد مهان ابروی

بنابراین فردوسی خود را ادامه دهنده و کامل کننده کار دقیقی دانسته که پس از وی مترصد بوده است نسخه‌ای از شاهنامه منثور را به دست آورد و کارش را دنبال کند. در نهایت کسی پیدا می‌شود و کتاب را در اختیارش قرار می‌دهد و او را بدین کار تشویق می‌کند.

چند مسأله درباره زندگی فردوسی روشن نبوده که محققان کوشیده‌اند با اتکا به منابع تاریخی یا اشعار شاهنامه، آنها را روشن کنند. این مسائل اغلب جنبه تاریخی دارد. درباره زمان تولد او کمتر اختلاف هست و همان ۳۲۹ هـ. ق. را، که پیشتر ذکر شد، محققان قطعی می‌دانند. در مورد آغاز سرودن شاهنامه اختلاف نظرها بیشتر است؛ بویژه به این دلیل که مطالب برخی از تذکره‌ها در خصوص انگیزه یا انگیزه‌های فردوسی از این کار، نادرست بوده است. مشکل اصلی برمی‌گردد به این مسأله که سرودن شاهنامه به سفارش سلطان محمود بوده است یا خیر. مشکل دیگر روایت‌هایی است که از خود شاهنامه سرچشمه گرفته و مربوط است به تدوینهای مختلف این کتاب. بر اساس تحقیقات معاصران روشن شده است که شاهنامه دو تدوین اصلی داشته که یکی از آنها در ۳۸۴ هـ. ق. به پایان رسیده، که به نظر برخی زمانی بوده است که هنوز متن شاهنامه منثور به دست فردوسی نرسیده بوده؛ یعنی پیش از چهل سالگی شاعر (۳۷۰ هـ. ق.) و حال آن که تحریر دیگر شاهنامه در سال ۴۰۰ هـ. ق. و پس از تجدید نظر برای ارائه به سلطان محمود پایان

یافته است.^۷

فردوسی سرودن *شاهنامه* را براساس متن ابومنصوری به شکل جدّی و بی‌وقفه از سن چهل سالگی (از حدود ۳۷۰ هـ. ق.) آغاز کرده و در ۴۰۰ هـ. ق. به پایان برده و البته اشعاری را هم که به احتمال زیاد پیش از این تاریخ (۳۷۰ هـ. ق.) سروده بوده به آن افزوده است.^۸ مشهور است که فردوسی برای به دست آوردن نسخه‌ای از متن ابومنصوری به بخارا سفر کرده، ولی دست خالی برگشته است تا اینکه، بنابر ابیات بالا، دوستی (حاکم طوس) نسخه‌ای از کتاب را در اختیارش قرار داده است. فردوسی بعد از به دست آوردن متن منثور تا سال ۳۹۴ یکسره به نظم *شاهنامه* مشغول بوده و طیّ این ایام است که با وجود پشتیبانیهای دوستان، بخش مهمی از دارایی خود را در این راه صرف کرده است و تهیدستی سالهای پایان عمر شاعر این نکته را آشکار می‌کند. در سال ۳۸۷ هـ. ق. که سلطان محمود به قدرت می‌رسد، آوازه کارهای او، فردوسی را هم به تمجید وامی‌دارد و از این پس گاه و بیگاه در بخشهایی از داستانهای *شاهنامه* از او یاد می‌کند.

پس از سرودن حدود دو سوم *شاهنامه* است که دوران اقتدار سلطان محمود فرامی‌رسد و فردوسی به تشویق حاکم طوس یا فضل بن احمد وزیر وقت، در صدد برمی‌آید کتابش را به او تقدیم کند، اما در این زمان *شاهنامه* آنچنان که شاعر (و البته سلطان) انتظار دارد شکل نگرفته و نسخه‌ای که قرار است تقدیم سلطان شود (نسخه ۳۸۹ هـ. ق. که اختلاف آن با نسخه ۳۸۴ هـ. ق. تنها باید در افزودن ابیاتی در مدح سلطان محمود باشد) هنوز کامل نبوده است و تقدیم *شاهنامه* به این دلیل یا دلایل نامعلوم دیگر تا چندین سال بعد به تعویق می‌افتد. ظاهراً *شاهنامه* در ۳۹۴ هـ. ق. کامل می‌شود و از این پس تا سال ۴۰۰ هـ. ق. شاعر تجدید نظرهای و دخل و تصرفهای لازم را در آن به عمل می‌آورد. در این سال یا سال بعد (۴۰۱) است که *شاهنامه* به حضور سلطان محمود، به غزنین فرستاده می‌شود. برخی گزارشهای تاریخی حاکی از آن است که فردوسی خود به دربار سلطان محمود هم رفته است. در این باره حتی کوشش شده است مسیر رفتن فردوسی هم تعیین شود (ماسه، ۱۳۵۰: ۹۲) اما به نظر می‌رسد این ماجرا هم در شمار همان افسانه‌هایی باشد که به کتابها راه یافته است. البته این احتمال که سلطان محمود فردوسی را مانند ابن سینا و ابوریحان بیرونی، به دربار فراخوانده باشد، وجود دارد، اما در خصوص رفتن فردوسی دلایل روشنی وجود ندارد. برای رد احتمال چنین سفری برخی این نکته را مطرح کرده‌اند که از حدود ۴۰۱ به بعد، که احتمال این سفر مطرح شده است، فضل بن احمد اسفراینی، وزیر محمود و حامی اصلی فردوسی، مغضوب سلطان واقع می‌شود و به زندان می‌افتد. بنابراین، زمینه‌ای برای حضور فردوسی در دربار فراهم نبوده است (ر.ک. مینوی، ۱۳۴۹: ۱۳۲).

علت تقدیم *شاهنامه* هم با توجه به شرایط آن دوران - علاوه بر انگیزه مالی که شاعر خود به

آن اشاره می‌کند - چه بسا این بوده است که اگر امیری این اثر را نمی‌پذیرفت از شاهنامه تنها چند نسخه ناتمام باقی می‌ماند و در واقع کودک مرده به دنیا می‌آمد (ماسه، ۱۳۵۰: ۷۷).

وقتی شاهنامه در اواخر عمر شاعر (حدود هفتاد سالگی) پس از شش سال صرف وقت برای انطباق کار با شرایط دربار، از طوس به غزنه فرستاده می‌شود، سلطان محمود برخلاف انتظار شاعر و علی‌رغم تمایل اولیه‌اش، نه تنها از کار بزرگ شاعر استقبال نمی‌کند بلکه بنا بر بعضی گزارشها، به آن بی‌اعتنایی و بی‌حرمتی هم می‌کند. درباره این بی‌اعتنایی سلطان به‌رغم اظهار تمایل اولیه حدس و گمانهای زیادی مطرح است اما علت اصلی این مسأله بدرستی روشن نشده و به گفته یکی از محققان این رازی است که طی هزار سال ناگشوده مانده است (ریاحی، ۱۳۷۶: ۱۳۰). آنچه مسلم است میان سلطان محمود و فردوسی کشمکشها و ناخرسندی‌هایی پیش آمده یا وجود داشته است که برای آن دلایل چندی را برمی‌شمارند: در وهله اول، با توجه به روایات و خصلتهای محمود، معلوم است که انتظاراتی که شاه از یک شاعر داشته چه بوده و فردوسی در قیاس با دیگر شاعران دربار هیچ‌یک از این انتظارات را برآورده نمی‌کرده است: او انتظار مدح و ستایش صرف داشته که در هر حال همراهی و هم‌زبانی با شاه کمترین آنها بوده است. علاوه بر این مضمون اصلی شاهنامه که ذکر شاهان قدیم و پهلوانان ملی و باستانی ایران است، برای سلطان محمود که به قدرت خویش و سپاهیان اعتقادی بی‌چون و چرا داشت، نمی‌توانست چندان پذیرفتنی باشد. این سخن منقول در تاریخ سیستان هم که سلطان محمود گفته: «اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست»، حکایت از چنین دیدگاهی دارد. البته با توجه به کارهایی که این امیر انجام داده بود تا حد زیادی این گردن‌فرازی موجه می‌نمود. با این حال چنانکه طباطبایی اشاره می‌کند نباید سهم این پادشاه را در زنده کردن اقتدار ایران و رواج و گسترش زبان فارسی در شبه قاره، به سبب حق ناشناسی او نسبت به فردوسی، فراموش کرد (طباطبایی، ۱۳۶۹: ۳۴۸). اما مسلم است که قدر کار فردوسی برای شاه ناشناخته بوده است.

از جمله دلایل دیگری هم که می‌توان در خصوص اختلاف میان سلطان محمود و فردوسی برشمرد این است که در شاهنامه همواره از ایران و پهلوانان ایرانی به عنوان قهرمان و از تورانیان به عنوان ضد قهرمان سخن به میان آمده است و محمود که به هر حال از نژاد ترکان (تورانیان) بود نمی‌توانست اقبالی به این داستانها نشان دهد. علاوه بر این، تغییر سیاست کلی دربار محمود - که بیشتر بر مدار سیاست عقیدتی و سیاسی بغداد بود - می‌تواند یکی از عوامل اختلافی باشد. اختلاف عقیده در مسائل مذهبی میان سلطان و درباریان و فردوسی موضوع ساده‌ای نبوده است؛ سلطان محمود که به دلایلی چند به خلیفه بغداد متعهد بود (از جمله اینکه برای حملات خود به هندوستان تحت لوای اسلام و با عنوان غزوه یا جنگ دینی، به

پشتیبانی نهاد خلافت نیاز داشت) نمی‌توانست با فردوسی و شهرتی که به تشیع داشت، همداستانی کند؛ در حالی که در زمان سامانیان چنین ضرورتی مطرح نبود و امیران این سلسله علاوه بر اینکه نسبتی با ایران پیش از اسلام برقرار کرده و خود را به بهرام چوبین منتسب می‌داشتند، از برخی احتیاطها و ضرورتهای دینی - سیاسی نیز فارغ بودند. در هر حال شیعه بودن فردوسی مسأله‌ای مهم بود که در دوران تعصبات مذهبی، به راحتی نمی‌شد آن را نادیده گرفت.^۹ اگر هم بپذیریم که در دوره فردوسی هنوز «قرمطی‌جویی» غزنویان چندان شدت نیافته بوده، به هر حال این مسائل زمینه خوبی برای فتنه‌انگیزی مخالفان فردوسی در دربار فراهم کرده بود که در ابیات زیر هم به آن اشاره شده است:

چنین شهریار و بخشنده‌ای	به گیتی ز شاهان درخشنده‌ای
نکرد اندر این داستانها نگاه	ز بدگوی و بخت بد امد گناه
حسد برد بدگوی در کار من	تبه شد بر شاه بازار من

البته این احتمال هم هست که فردوسی برای رو در رو نشدن با سلطان محمود با این تعبیر خواسته است، کار و رفتار وی را توجیه کند. در هر حال قراین نشان می‌دهد با اینکه سلطان خود اظهار تمایل کرده بود که *شاهنامه* به نامش شود و فردوسی هم شش سال از عمرش را صرف برآوردن نظر او کرده بود، تغییر سیاست کلی دربار مانع از پذیرش آن گردید (ر.ک: ریاحی، ۱۳۷۶: ۱۲۹ به بعد). خود فردوسی در جایی به این نکته اشاره می‌کند:

مرا غمز کردند کان پر سخن به مهر نبی و ولی شد کهن

گزارش *چهار مقاله* از درگذشت فردوسی و تشییع جنازه او و منع دفن جنازه وی در گورستان جمعی مسلمانان، حاکی از این فتنه‌ها و شهرت فردوسی به نامسلمانی است (ر.ک: نظامی عروضی، ۱۳۳۴، صص ۱۰۳ و ۱۰۴). در نتیجه سالهای پایانی عمر شاعر در سختی سپری شد و شکوه‌های او از این دوران هم در *شاهنامه* مکرر آمده است. البته برخی معتقدند که فردوسی در تصمیم به تقدیم *شاهنامه* و گرفتن صله شاهانه، تنها به فکر برخورداریهای شخصی نبوده است (یغمایی، ۱۳۴۹: ۲۲)؛ چرا که برای فردی در موقعیت و سن و سال او، چنین برخورداریهایی چندان اهمیت نداشته بلکه می‌خواسته است درآمد حاصل از آن را در راه کارهای عام‌المنفعه خرج کند که بعد از او، یاد و نامش از آن طریق هم زنده بماند. در این مورد به ابیات زیر از *شاهنامه* استناد شده است:

همی چشم دارم بدین روزگار که دینار یابم من از شهریار
که از من پس از مرگ ماند نشان ز گنج شهنشاه گردنکشان

۲-۳. ویژگی‌ها و قابلیت‌های فردی فردوسی

برخی ویژگی‌های فردی و شخصیتی و توانایی‌های شاعر حماسه‌سرا بیشتر مورد توجه قرار گرفته که در ادامه به آنها اشاره می‌کنیم: فردوسی شاعری کاملاً دیندار و اخلاقی و با صداقت بود. محققان گاهی بر خداپرستی و دینداری او تأکید کرده‌اند؛ به‌طوری که حتی او دینداری را به قهرمانان گذشته مانند اسکندر هم القا می‌کند (نولدکه، ۱۳۲۷: ۶۲). گاهی توأم شدن خرد و ایمان در وجود او مورد توجه محققان قرار گرفته (ماسه، ۱۳۵۰: ۹۳) و زمانی هم حکمت فردوسی را ستوده‌اند (رضا، ۱۳۵۰: ۸).

پایبندی او به اصول اخلاقی باعث شده که هرگز الفاظ رکیک در شاهنامه به کار نرود و عفت کلام فردوسی بر این اساس در میان شاعران فارسی‌زبان، زبانزد باشد. تأثیرگذار بودن اندرزهای او چه بسا ناشی از همین پایبندی شخصی شاعر به آن اصول است. اوصاف و خصائلی چون شرافت و عزت نفس، بلندی همّت، رحم و شفقت و تساهل نسبت به معتقدان سایر مذاهب و میهن پرستی از برجسته‌ترین ویژگی‌های شخصیتی اوست. اراده قوی و بلندهمتی فردوسی که با وجود تمام مشکلات، برای ادامه کار همچنان استوار ماند، بیش از همه ستودنی و به گفته یکی از محققان نشانه صداقت و ایمان او به کار و بیانگر عظمت شخصیت وی است (ریاحی، ۱۳۷۶: ۱۴۵). او کار خود را در دوران پراشویی، که به قول خود او «زمانه پر از جنگ» بوده آغاز می‌کند و وجود مشکلات و ناملایمات نمی‌تواند او را از ادامه کار باز دارد. به نظر می‌رسد رنج سی ساله‌ای که فردوسی به آن اشاره می‌کند تا حد زیادی به همین مسائل مربوط باشد تا نفس سرودن شعر. هم از این روست که فردوسی از عدم اطمینان به ادامه کار سخن می‌گوید و همواره از خداوند توفیق اتمام کتابش را طلب می‌کند. علاوه بر این، دوران‌دیشی فردوسی و نقش آفرینی او در احیا و تثبیت هویت ملی و ایرانی، امروز برای ما از اهمیت بیشتری برخوردار است.

برخی هنر او را در توصیف صحنه‌های مختلف رزم و نشان دادن قتل و غارت، ستوده‌اند؛ چرا که با وجود تکرار این صحنه‌ها خواننده احساس ملال نمی‌کند. همچنین وی در سرودن اشعار بزمی و وصفی سرآمد است و در جایی که داستان اقتضای چنین توصیف‌ها و صحنه‌هایی دارد، هنر خود را به خواننده نشان می‌دهد. تسلط فردوسی بر داستان‌سرایی و اشراف او بر تاریخ و اسطوره در کنار آگاهی از روانشناسی شخصیت‌های داستان هم مثال‌زدنی است. علاوه بر اینها برخی معتقدند

فردوسی زبان پهلوی هم می‌دانسته و به ابیاتی از شاهنامه استناد کرده: ۱۳۴۹، بیامی: ک.ر. دنا نه که میتین یا مژیوب: ۶

نیشته من این نامه پهلوی به پیش تو آرم نگر نغوی

امانتداری فردوسی در زمینه نقل آنچه در منابع مکتوب بوده است و خودداری از دخل و تصرف بی‌جا از ویژگیهای دیگر کار اوست؛ گرچه چنانکه برخی اشاره کرده‌اند در مواردی، منابعی را گزینش کرده که با معیارهای کارش همخوانی داشته باشد (قریب، ۱۳۶۹: ۶۲). وجود اشتباهات جغرافیایی و تاریخی (صفا، ۱۳۵۲: ۱۹۶) یا وجود بخشهای مکرر در شاهنامه (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۲۱) را دلیل تقید فردوسی بر پیروی از مطالب منابع شمرده‌اند.^۱ به نظر می‌رسد فردوسی در نقل حوادث تاریخی جرح و تعدیل را مطابق میل روا نداشته و چیزی از اصل آنها نکاسته است (دهباشی، ۱۳۷۰: ۲۶۴-۲۶۵). با این حال، این نکته روشن است که فردوسی صرفاً مترجم افسانه‌های باستان نبوده است و تنها از این منظر اثر او برجستگی ندارد، بلکه قدرت آفرینش او در توصیفهای شاعرانه و همچنین سخنان خردمندانه او در جای جای این اثر است که به ارزش کار وی افزوده است (ر.ک. رضا، ۱۳۵۰: ۷-۸). وجود مطالب و نکته‌های فلسفی در کنار بهره‌گیری از توصیفهای قرآنی هم به نظر بعضی، مایه اعتبار شاهنامه بوده است (فروزانفر، ۱۳۵۴: ۱۷۵-۱۷۶). بر این اساس است که در همان قرون گذشته، اشعار شاهنامه را در کنار سخنان حکیمان و گفتارهایی از امیرمؤمنان علی (ع) در نهج البلاغه قرار داده و کتابی با عنوان خردنامه فراهم آورده‌اند (ر.ک. ابوالفضل علی بن یوسف، ۱۳۴۷)؛ همچنان که در سالهای اخیر هم چندین اثر در زمینه حکمت و اندیشه و اندرز در شاهنامه تألیف شده است (از جمله ر.ک: چوبینه، ۱۳۷۷؛ شفیعی، ۱۳۵۱ و غروی، ۱۳۳۶).

۲-۴. یاد فردوسی در آثار قدیم و نوشته‌های محققان امروز

- در چهار مقاله نظامی عروضی، فردوسی از دهاقین طوس و از دیه باژ و صاحب شوکتی تمام معرفی شده است که بیست و پنج سال در سرودن شاهنامه رنج برده است. وی در توصیف هنر و کمال کار فردوسی می‌گوید:

«و الحق هیچ باقی نگذاشت، و سخن را به آسمان علّین برد، و در عذوبت به ماء معین رساند ... من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم» (نظامی عروضی، ۱۳۳۴: ۹۶).

- مؤلف لباب الالباب هم آورده است:

«فردوسی که فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بود، مقتدای ارباب صنعت

و پیشوای اصحاب فطنت و مصداق این معنی «شاهنامه» است... و شصت هزار بیت فردوسی گفته و داد سخن بداده و برهان فضل نموده و جمله گذشتگان را در خجلت انداخته و آیندگان را به تک و پوی فکرت افکنده و کمال صنعت در آن، آن است که از اول تا آخر بر یک نسق رانده است و بر یک شیوه گفته و مختتم او ذوق مفتتح دارد و این کمال قدرت و استادی بود» (محمد عوفی، ۱۳۳۵: ۲۶۹).

– تذکره دولتشاه سمرقندی هم وصفی همانند عوفی دارد و می‌گوید:

«اکابر و افاضل متفقند که شاعری در این مدت روزگار اسلام مثل فردوسی از کتم عدم پای به معموره وجود نهاده. و الحق داد سخنوری و فصاحت داده و شاهد عدل بر صدق این دعوی کتاب شاهنامه است که در این پانصد سال گذشته از شاعران و فصیحان روزگار هیچ آفریده‌ای را یارای جواب شاهنامه نبوده و این حالات از شاعران هیچ کس را مسلم نیست و این معنی هدایت خدایی است» (دولتشاه سمرقندی، بی‌تا: ۵۷).

در دوره معاصر پژوهشهای بسیاری در زمینه فردوسی و شاهنامه انجام شده است که تا سال ۱۳۵۵ هـ. ش. تعداد کتابها و مقالات بیش از ۱۰۰۰ عنوان بوده (ر.ک. افشار، ۲۵۳۵) و از آن زمان تا کنون بی‌گمان این تعداد چندین برابر شده است. البته در این زمینه اروپاییان پیشگام بوده‌اند (برای اطلاع بیشتر ر.ک: قریب، ۱۳۶۹: ۴۲ به بعد، که فهرستی از این افراد از حدود دو قرن پیش ارائه کرده است) و چنانکه ایرج افشار اشاره می‌کند، فردوسی در کتب تذکره و منابع ادبی شاعری است در ردیف هر شاعر دیگری و به همین دلیل توجه خاصی در پرداختن به شرح احوال او به خرج داده نشده است و از مطالب آنها نمی‌توان اطلاعات درست و دقیقی درباره شاعر به‌دست آورد یا مقام و موقعیت اثر بزرگ او را دریافت. علاوه بر این حتی بر اساس نقد سنتی هم از شاهنامه در آن دسته آثار سنجش درستی به عمل نیامده است (افشار ۲۵۳۵: ۱۲). پژوهشهای اروپاییان علاوه بر روشن کردن برخی ابهامها درباره زندگی شاعر، محرکی برای محققان ایرانی هم بوده است.

به اعتبار اینکه گفتار محققان اروپایی در این مورد به دور از شائبه تعصب است، ابتدا گفته‌های آنان را نقل می‌کنیم.

– هرمان اته محقق آلمانی درباره فردوسی می‌گوید:

«در باب حماسه و داستان باید گفت وی نه تنها خلاقیت داشته بلکه یکی از بزرگترین نمایندگان هنر داستان‌نویسی و یا استاد اول آن نوع شعر است، و بخصوص از لحاظ نمودار ساختن حقایق روحی و تعمق در احوال نفسانی کسی را یارای برابری با استاد نیست ... حتی نظامی

نتوانسته است در این فن از استاد برتری جوید» (اته، ۱۳۳۷: ۴۵).

- پوپ محقق دیگری است که معتقد است:

«هیچ شاعری این اندازه و در چنین طول مدتی بر افکار و آرا و احساسات ملتی تسلط پیدا نکرده است. فردوسی پربهترین خدمتی که ممکن است، به میهن خود کرده. به ایرانیان دورنمای یک دنیای باشکوهتر و دلیرانه تری را نشان داده» (صدیق، ۱۳۵۲: ۱۸۸).

- نولدکه دیگر محقق آلمانی هم از عشق فردوسی به ایران می‌گوید:

«فردوسی از دل و جان علاقه‌مند به روایات قدیمی ملی ایران بود، عشق و علاقه او نسبت به شاهان و پهلوانان ایران از هر یک بیتی که به نام آنها می‌سراید آشکار می‌شود» (نولدکه، ۱۳۳۷: ۶۲).

- برتلس پیش بینی می‌کند:

«مادام که در جهان مفهوم ایرانی وجود خواهد داشت، نام پر افتخار شاعر بزرگ هم که تمام عشق سوزان قلب خود را به وطن خویش وقف کرده بود، جاوید خواهد بود. فردوسی شاهنامه را با خون دل نوشت و به این قیمت خریدار محبت و احترام ملت ایران نسبت به خود گردید و یکی از بهترین دُرر نایاب را به گنجینه ادبیات جهانی افزود» (برتلس، ۱۳۶۲: ۱۸۹).

- کوول (cowell) خاورشناس انگلیسی می‌گوید:

«اگوست امپراتور روم گفته است که وقتی رم را دریافت، همه جا آجر بود و چون آن را باز گذاشت همه جا مرمر. فردوسی نیز کشور خود را تقریباً بدون ادبیات یافت و شاهنامه‌ای بدان باز گذاشت که نویسندگان بعدی تنها توانستند از آن تقلید کنند، بی آنکه از آن برتر روند. حماسه‌ای که براستی می‌تواند با همه رقابت کند و در تمام آسیا منحصر به فرد به نظر می‌رسد؛ همانطوری که حماسه هم در اروپا چنین است» (ماسه، ۱۳۵۰: ۳۴۲).

- رضازاده شفق نقش او را در زنده کردن زبان ستوده و گفته است:

«فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی، بی شبهه بزرگترین شاعر ایران است و کسی دیگر از گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسد (رضا زاده شفق، ۱۳۵۲: ۱۹۶).

- محیط طباطبایی وی را درام نویس موفقی دانسته و گفته است:

«فردوسی که بی شک سرآمد همه داستان‌سرایان است در کلام خود مانند یک نفر شاعر درام‌نویس است که در هر موردی سخن را مقتضی مقام می‌آورد، بر هر که کشته شود تأسف می‌خورد و بدی از هر کس سر زند، سزاوار نکوهش می‌داند» (طباطبایی، ۱۳۶۹: ۳۱).

– **جلال همایی** وی را آگاه از جوانب کار در جلب مخاطب می‌داند و می‌گوید:

«از خصایص فردوسی این است که در داستان‌گویی نمی‌خواهد خواننده و شنونده داستان متنفر و دلسرد و بدبین و نومید از کار بیرون بیایند؛ به‌طوری که دیگر رغبت خواندن و شنیدن آن منظومه را نداشته باشند، و نیز او می‌خواهد که پهلوانان داستانهای او همه مظهر خصال و آزادگی و جوانمردی و بزرگمنشی باشند. فردوسی با قدرت خلاقه ادبی و نیروی بلاغت و سخن‌آرایی ... روی مناظر وحشت‌زای چندش‌آور حادثه، پرده خطابه و بلاغت می‌کشد. حوادث وحشت‌زای را با فلسفه عمقی و حکمت علمی اخلاقی چنان توجیه می‌کند که خواننده را قانع و خرسند می‌سازد» (همایی، ۲۵۳۵: ۱۷).

– **همچنین پروفسور رضا** می‌گوید:

«فردوسی روان‌شناس روان‌بخشی است که در یک مشت استخوان که در افسانه‌های پهلوی پراکنده بود روح دمید و آنان را قهرمانان جاوید کرد» (رضا، ۱۳۵۰: ۸).

– و بالاخره **سعید نفیسی** گفته است:

«در میان سرایندگان که از دوده آدمی پدید آمده‌اند، دو سه تنی بیشتر نیستند که سزاوار عنوان شاعر جهان باشند... از میان شعرای ایران این مقام خاص فردوسی و خیام است، خیام نیز جای فردوسی را نتواند گرفت؛ زیرا که شاعر خواص هر امتی است... اما فردوسی شاعر همه کس و همه جاست، هم در رزم جای دارد، هم در بزم، هم معلم اخلاق است و هم مصور رذایل و پستی‌های آدمی، هم متفکر صاحب اندیشه و اندرزگوی خردمند است و هم داستانسرای فرح‌انگیز اندوه‌زدای، هم سخن برای پیران دارد و هم برای جوانان، هم با مرد دمساز است و هم با زن، هم با دانا همدستان می‌شود و هم با نادان، هم یار توانگران است و هم دمساز تهیدستان، هم ندیم نیک‌بختان است و هم همزانی تیره‌بختان» (نفیسی، ۱۳۱۳: ۶۹ – ۴۶۸).

۳. سرگذشت و جایگاه شاهنامه

گرچه فردوسی و شاهنامه از هم جدا نیستند، اما از آنجا که این اثر هم، پیشینه‌ای نسبتاً طولانی داشته و هم تأثیری گسترده در ادب فارسی بر جا گذاشته و تقلیدها و ترجمه‌های متعددی به زبانهای مختلف از آن به عمل آمده است، جا دارد که مباحث آن جداگانه مطرح شود.

شاهنامه در اصل بر مبنای اثری از دوره ساسانی با عنوان *خدای نامگ* فراهم شده است. گفته‌اند این کتاب به دستور یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی، از روی کتابها و اسناد و مدارک موجود در دربار فراهم آمده بود. بعد از اسلام نسخه‌های پراکنده‌ای از آن موجود بوده که ابن مقفع نسخه‌ای از آن را به‌دست آورده و به نام *سیرالملوک* ترجمه کرده است و در زمان امیران سامانی

یکی از این نسخه‌ها با عنوان *نامه باستان* به دست ابوعلی محمد بن احمد بلخی ترجمه شده، و ابوریحان از این کتاب یاد کرده است؛ و دیگری هم به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی حاکم خراسان تهیه و ترجمه شده که همان *شاهنامه* منشور معروف به *شاهنامه* ابومنصوری، است (ر.ک: مینوی، ۱۳۴۶: ۵۰-۵۶). فردوسی خود درباره این اثر ایبائی دارد که در ادامه نقل می‌کنیم:

۳-۱. سرگذشت *شاهنامه* به روایت فردوسی:

فرآوان بدو اندرون داستان	یکی نامه بود از گه باستان
از او بهره‌ای نزد هر بخردی	پراگنده در دست هر موبدی
دلیر و بزرگ و خردمند و راد	یکی پهلوان بود دهقان نژاد
گذشته سخن‌ها همه بازجست	پژوهنده روزگار نخست
بیاورد کاین نامه را گرد کرد	ز هر کشوری موبدی سالخورد
وزان نامداران و فرخ مهان،	بپرسیدشان از کیان جهان
که ایدون به ما خوار بگذاشتند	که گیتی به آغاز چون داشتند
بر ایشان همه روز کنداوری؟	چگونه سرآمد به نیک اختری
سخنهای شاهان و گشت جهان	بگفتند پیشش یکایک مهان
یکی نامور نامه افکند بُن	چوبشید ازایشان سپهبد سخن
برآو افرین از کهان و مهان	چنین یادگاری شد اندر جهان

گزارش فردوسی در واقع صورت منظوم روایت نویسنده و گردآورنده *شاهنامه* منشور / ابومنصوری است:

۳-۲. گزارش مقدمه *شاهنامه* منشور:

«پس امیر ابومنصور عبدالرزاق مردی بود با فرّ و خویشکام و باهنر و بزرگ‌منش بود اندر کامروایی، و با دستگاهی تمام از پادشاهی. و ساز مهتران و اندیشه بلند داشت، و نژادی بزرگ داشت به گوهر، و از تخم اسپهبدان ایران بود و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید،

خوش آمدش، از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بُود اندرین جهان. پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را، از دهقانان و فرزنانگان و جهاندیدگان از شهرها بیاورد و به فرمان او نامه کرد و کس فرستاد به شهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد از هرجای، چون ماخ، پیر خراسان از هری، و چون یزدان داد پسر شاپور از سیستان، و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور، و چون شاذان پسر بُزین از طوس؛ از هر شارستان گرد کرد و بنشاند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هاشان، و زندگانی هریکی از داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین، از کی نخستین که اندر جهان او بود که آیین مردی آورد و مردمان از جانوران پدید آورد، تا یزدگرد شهریار که آخر ملوک عجم بود،... و این را نام شاهنامه نهادند تا خداوندان دانش اندراین نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزنانگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیینهای نیکو و داد و داوری و رای و راندن کار و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادن و کین خواستن و شیخون کردن و آزرم داشتن و خواستاری کردن، این همه را بدین نامه اندر بیابند» (نقل از قزوینی، ۱۳۳۲: ۳۳ - ۳۷).

۳-۳. منابع شاهنامه

از دو گزارش یاد شده چنین برمی آید که منابع شاهنامه کهن مشتمل بر دو شکل کتبی و شفاهی بوده است. همین شیوه در شاهنامه فردوسی هم به کار رفته است؛ وقایع اصلی و تاریخی مبتنی بر متن منثور (نسخه ابومنصوری) سروده شده و برخی داستانها از قول راویان زنده نقل شده است. در شاهنامه هر جا از نامه خسروی، نامه پهلوی، نامه خسروان، دفتر پهلوی، دفتر خسروان، نامه شهریار، نامه باستان، نامه راستان، نامه شاهوار و مطلق نامه یاد می کند، به منبع مکتوب نظر دارد و هر جا از دهقان، دهقان پیر، گوینده پهلوی، پیر دهقان نژاد، سراینده، دهقان، موبدنژاد، آزادسرو، بلیل و امثال اینها یاد کرده، به منابع شفاهی اشاره دارد.

داستانهای شاهنامه در آثار دینی زرتشتی هم روایتی دارد و برخی آثار پیش از اسلام منابعی تاریخی به شمار می روند که گاهی میان آنها و روایت شاهنامه تفاوتی هست که این تفاوتها را به راویان زنده و منابع شفاهی مربوط می دانند. البته در خود منابع مکتوب هم تفاوت وجود دارد و در ادوار مختلف، روایتهای تاریخی هم تغییر کرده اند؛ برای مثال در برخی منابع مانند *وستا*، برای شاهان شخصیت دینی قائل شده اند اما در خداینامه ها به دلیل ورود عنصر ملی و سنتهای قومی وجه پهلوانی اهمیت بیشتری پیدا کرده است (ر.ک: کریستن سن، ۱۳۵۰: ۲۲ به بعد). البته آنکا به روایتهای شفاهی در نظر برخی مهمترین ویژگی این اثر است؛ چنانکه دیویدسن دخالت روایتها و سنتهای شفاهی (نقالی) در داستانهای شاهنامه را مؤثرتر از روایات مکتوب می داند و دهقان و

می‌گوید را که بارها فردوسی از آنها نقل قول می‌کند، نمایندگان سنتهای شفاهی داستانهای کهن فارسی می‌شمارد (ر.ک. دیویدسن، ۱۳۷۸: ۴۵ به بعد). این سخن هانری ماسه که «نغمه‌های عامیانه در دوران فردوسی به سنن باستانی جان تازه دمید و شاعری داهی آنها را در کالبدی واحد گرد آورد» (ماسه، ۱۳۵۰: ۴) حکایت از همراهی فردوسی با سنتهای شفاهی و حال و هوای مردم در آن ایام دارد. بنابراین باید *شاهنامه* را تاریخ ایران و شاهان ایران دانست آن‌طوری که مردم تصور کرده‌اند، نه آن‌طوری که در واقع اتفاق افتاده است (مینوی، ۱۳۴۹: ۱۱۸). این سخن درباره بخشهای غیر تاریخی *شاهنامه* بیشتر صدق می‌کند اما در بخش تاریخی یکی از ویژگیهای *شاهنامه* این است که تنها در جاهایی که متن مکتوب در اختیار، ناقص و ناتمام بوده است، از راویان بهره گرفته و فردوسی خود با آوردن نام یا لقب آنان، به این مسأله اشاره کرده است.

۳-۴. محتوا و ارزشهای شاهنامه

شاهنامه کتابی است درباره شاهان. این کتاب به شکلی که فردوسی به ما عرضه کرده است، ترکیبی از داستانهای اسطوره‌ای و شرح قهرمانیهای پهلوانان ایرانی و غیر ایرانی و گزارشهای تاریخی. این که بسیاری از مطالب افسانه‌ای و خیالی در آن وارد شده است و این حقیقت که مبالغه‌های شاعرانه گاهی فراتر از باورهای عادی و عقل و منطق است، باعث شده گاهی مورد نقد و نفی قرار گیرد. خود فردوسی از این مسأله باخبر بوده و به این نکته اشاره می‌کند که چه بسا بسیاری از مطالب آن دروغ و افسانه بنماید اما چنین نیست:

تو این را دروغ و فسانه مخوان به یک سان روشن زمانه مخوان
از او هرچه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز معنی برد

شاهنامه یک اثر حماسی تمام عیار است. حماسه «یک شعر بلند روایی است درباره رفتار و کردار پهلوانان و رویدادهای قهرمانی و افتخارآمیز در حیات باستانی یک ملت» (مختاری، ۱۳۶۸: ۲۱). حماسه‌ها کم و بیش عناصر و بخشهای اسطوره‌ای و تاریخی هم دارند و *شاهنامه* نیز چنین است. بخشهای اسطوره‌ای *شاهنامه* نشان‌دهنده اندیشه‌ها و تفسیرهای گذشتگان از زندگی و سنتهای حاکم بر حیات آدمی از منظر فرهنگ ایرانی است. بر این اساس *شاهنامه* را یک تمثیل بزرگ خوانده‌اند که در آن ضمیر ناخودآگاه جمعی ایرانیان منعکس شده است (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۱۲). با توجه به اینکه تاریخ به معنای مصطلح آن به ثبت و ضبط حوادث سیاسی و اجتماعی مهم می‌پردازد، بنابراین اگر در دوره‌ای چنین حوادثی کمتر رخ دهد یا مورّخی نباشد تا حوادث را ثبت و ضبط کند، در گزارش مراحل مختلف حیات و سرگذشت ملت انقطاع حاصل می‌شود و از این رو

گفته‌اند: از روی اسناد و نوشته‌های مورخان نمی‌توان سرگذشت کامل یک ملت را دریافت (خانلری، ۱۳۶۱: ۱۰-۱۱). با این حال در نبود کتاب تاریخ جامعی درباره ایران، این شاهنامه بوده که جای تاریخ را گرفته است و به این اعتبار است که گفته‌اند: «شاهنامه در اصل تاریخ ایران از آغاز شکل‌گیری تمدن ایرانی تا انقراض آن به‌دست اعراب است» (صفا، ۱۳۶۳: ۲۱۶) و به همین دلیل شاهنامه سند معتبری برای تاریخ نویسان به شمار می‌رفته است؛ چنانکه مؤلف مجمل‌التواریخ، از آن چنین یاد می‌کند: «ما خواستیم که تاریخ شاهان عجم و نسب و رفتار و سیرت ایشان در این کتاب علی‌الولی جمع کنیم بر سبیل اختصار، از آنج خوانده ایم در شاهنامه فردوسی که اصلی است و کتابهای دیگر که شعبه‌های آن است، و دیگر حکما نظم کرده‌اند، چون گرشاسف نامه و چون فرامرزنانه و اخبار بهمن و قصه کوش پیل دندان. و هر چند محال است نظم حکیم فردوسی و اسدی و دیگران و نثر ابوالمؤید بلخی نقل کردن، که سبیل آن چنان باشد که فردوسی گفت: چو چشمه بر ژرف دریا بری / به دیوانگی ماند آن داوری» (مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۲).

محققان امروز هم بر ارزش تاریخی شاهنامه تأکید دارند. یان ریپکا، ایرانشناس چک معتقد است شاهنامه واقعاً سند تاریخی باارزشی است که سنتهای گذشته را با نهایت امانت حفظ کرده و با وجود خیالپردازیها و مجازهایی که در آن به کار رفته است، از حقایقی پرده بر می‌دارد که نه تنها برای تاریخ ایران بلکه برای بررسی جوامع ابتدایی بشری حائز اهمیت است (ریپکا، ۱۳۵۸: ۲۵۱ و ۲۵۹). شاهنامه برای مطالعات مختلف امروزی هم مطالب بسیاری در اختیار محققان قرار می‌دهد و از این رو، آن را منبع مهمی برای بررسیهای قوم‌شناسی و اسطوره‌شناسی و اجتماعی به شمار آورده‌اند (پرهام، ۱۳۷۳: ۱۲؛ همچنین ر.ک. مختاری، ۱۳۶۸: ۲۳-۲۸). علاوه بر این تأثیر این کتاب را در هنرهای مختلف نقاشی، نگارگری، تذهیب کاری و... قابل مطالعه دانسته‌اند (ر.ک. ریاحی، ۱۳۷۶: ۳۳۱-۳۴۸).

بر اساس یک تقسیم‌بندی، شاهنامه دارای بخشهای سه گانه‌ای است که در هر یک از بخشها، عناصر داستانی و وقایع و شخصیتها متفاوت با دو بخش دیگر است. بخش اول داستانهای اساطیری است که از آغاز تا عهد فریدون را شامل می‌شود و کم و بیش با روایتهای مذهبی و منابع اوستایی تطبیق می‌کند. بخش دوم شامل داستانهای پهلوانی و ملی است که در ادامه بخش اول و از قیام کاوه تا قتل رستم و حکومت بهمن پسر اسفندیار است. بخش سوم شامل داستانهای تاریخی است و از پادشاهی بهمن تا حمله اعراب به ایران و انقراض ساسانیان را در بر می‌گیرد. شخصیتهای داستانی بخش سوم همان شخصیتهای تاریخی هستند: بهمن را همان اردشیر در منابع تاریخی می‌دانند که با لقب «درازدست» پادشاه هخامنشی بوده است.

داراب یا دارا با داریوش اول یا دوم یکی دانسته شده و دارای دارایان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی است که به دست اسکندر مغلوب شد. بعد از اینها هم داستان اسکندر است و سپس دوره اشکانیان و ساسانیان که عنوان و اسامی شاهان آنها کم و بیش مطابق کتابهای تاریخی است (برای اطلاع از ویژگیهای هر بخش و مطالب مفصلتر در این باره، ر.ک. صفا، ۱۳۶۳: ۲۱۰ به بعد).

شاهنامه واجد ارزشهای گوناگونی است: ارزش تاریخی، ارزش ملی و حماسی، ارزش زبانی، ارزش ادبی- هنری، ارزش حکمی و نزد هر یک از خوانندگان این اثر ممکن است یکی از این ارزشها برتر جلوه کند و بر اساس آن درباره این کتاب قضاوت نماید. به نظر نگارنده *شاهنامه* یک اثر جامع است که در آن تمام مسائل لازم برای زندگی معنوی و روحی یک ملت فراهم آمده است و از این رو هم منعکس کننده زندگی قوم ایرانی (و اقوام دیگر از منظر یک ایرانی) است و هم راه درست زندگی کردن را از خلال آن می توان دریافت. *شاهنامه* هم تعصب دارد، هم آزاد منشی، هم حکمت و عقلانیت دارد، هم خرافه پرستی، هم شجاعت دارد و هم ترس، هم ارزش و هم ضد ارزش، هم دیو و هم فرشته و به طور کلی زندگی با تمام ابعادش در آن جریان دارد و مهمتر از همه گذر زمان و تأثیر آن بر حیات انسان، به روشن ترین وجه در آن منعکس است. تذکرات اخلاقی و فلسفی فردوسی و استادی و صراحت بیان او در مسئله مرگ و زندگی باعث شده است که وی پیشاهنگ خیام در توصیف زندگی و مرگ به شمار آید و تمام مضامین و تصاویر شعر خیام در *شاهنامه* یافته شود. در نهایت، این اثر به دلیل شخصیت ممتاز سراینده آن توانسته است ارزشهای گوناگونی را در خود جمع کند. این نکته باعث حضور *شاهنامه* در طول تاریخ در صحنه حیات فرهنگی و ادبی بوده است و این حضور، باعث دخل و تصرفها و الحاقات بسیار شده است که باعث شده اختلاف تعداد ابیات نسخه ها حدود بیست هزار بیت باشد.^{۱۱}

شاهنامه و جایگاه آن در ادبیات ایران و جهان از جهات مختلفی مورد توجه قرار گرفته است. علاوه بر ارزش تاریخی، درباره ارزشهای دیگر این اثر بسیار نوشته و گفته شده است. *شاهنامه* در وهله اول اثری حماسی و واجد تمام ویژگیهای حماسه ملی است. اثر حماسی، شناسنامه قومی است و داستانهای آن مربوط به دوره ای است که یک قوم یا ملت، از حالت ناخودآگاهی به خودآگاهی می رسد؛ پس حماسه، شالوده آگاهی قومی را تشکیل می دهد (هگل، ۱۳۷۳: ۳۴) و از این روست که گفته اند حماسه سرایی و از آن جمله *شاهنامه* با باورهای توده ها گره می خورد (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۱۸۱). ژول مول از کسانی است که به اندازه خود فردوسی (بیش از سی سال) عمرش را صرف *شاهنامه* کرده است. وی درباره این کتاب گفته است «آنجا که سراینده از روح ملی راستین به شور آمده باشد، دستاوردش بزودی همگانی می شود ... این که ایرانیان چنین

ارج و احترامی به فردوسی می‌گذارند برای آن است که دستاوردش با سنتها و روایت‌های ملی مطابقت دارد» (مول، ۱۳۴۵: مقدمه).

از سویی دیگر، شاهنامه با داستانهای پهلوانی و تاریخی‌اش، نماینده فرهنگ ایرانی است که گفته‌اند: «چون آب رونده، همواره نو شده ولی به ظاهر ساکن می‌نموده است، هیچ‌گاه در طول تاریخ از داد و ستد با دیگر فرهنگها باز نمانده است... تلاش فاتحان مقدونی برای اضمحلال و انحلال هویت ایرانی در فرهنگ یونانی بی‌ثمر ماند و عکس‌العملی برانگیخت که با تلاش ایرانیان به سرنگونی امویان و خلافت عباسیان انجامید» (جلال ستاری، ۱۳۸۳: ۱۱۳-۱۱۴). این اثر «از صافترین و پاکترین سرچشمه‌های احساسات ملی و میهنی» (کریمان، ۱۳۷۵: ۲۹) و نشان‌دهنده مقاومت ایرانیان در برابر اتفاقات سخت و جنگهای نابودکننده است.

سهم شاهنامه در هویت بخشیدن به ملت ایران و برقراری اتحاد میان اقوام ایرانی و علاوه بر این پشتوانه لغوی فراهم کردن برای زبان فارسی و نشان دادن قابلیت‌های آن سهمی بی‌بدیل است. از طرف دیگر شاهنامه یک اثر بزرگ داستانی هم هست؛ چنانکه اگر به زبان دیگری نقل شود، باز هم جاذبه یک اثر ادبی را دارد. برای پرهیز از تکرار و تفصیل بیش از حد، در ادامه گزیده‌ای از سخنان محققان در باره شاهنامه را که به نکته‌های یادشده اشاره کرده‌اند نقل می‌کنیم.

۵-۳. شاهنامه در گفتار محققان

– جوئل ویزل شاهنامه را با آثار حماسی یونان مقایسه می‌کند و می‌گوید:

«شاهنامه بی‌گمان یکی از شکوهمندترین یادگارهای نبوغ و آموزش است و سراینده را در ردیف بزرگترین شاعران جهان جای می‌دهد. در توان آفرینش، ظرافت کار، شدت شور و شوق و روشنگری کاملاً با هومر و دانته برابر است، در حالی که در تصور و طرز کار و ترسیم لطیف‌ترین عاطفه‌ها و نیز وحشی‌ترین شورها، عنصر درامی، درخشندگی رنگ، تخیل آرای، زیبایی و ظرافت احساس کم از شکسپیر نیست. شعرهای فردوسی که خوشی آهنگ شان وصف ناپذیر است، نمودار نیروی ژرف‌بینی و سرشار توصیف‌کننده اوست... کتاب او مانند نگارستان بزرگی است. در قدرت، ظرافت، پاکی، روشنی، لطافت، سبک و زبان، شاهنامه با برجسته‌ترین نمونه سروده یونان همسنگ است» (جوئل ویزل، به نقل از فردوسی و ادبیات حماسی، ۱۳۵۵: ۵۷).

– ادوارد براون با این که (به اقرار خودش) از لحاظ ذوقی نمی‌تواند با آثار حماسی ارتباط خوبی برقرار کند، در باره شاهنامه می‌گوید: «این کتاب (شاهنامه) در سراسر جهان اسلامی نمونه اصلی و سرمشق کامل منظومه‌های حماسی بوده است... مستشرقین دقیق و نکته‌سنج شاهنامه

را کتابی مهم و پر ارج دانسته‌اند... شاهنامه از لحاظ تحقیقات لغوی، بی‌شک دارای اعتبار و اهمیت بسیار است» (پراون، ۱۳۶۷: ۲۰۶-۲۰۹).

– **عزام** مصحح ترجمه عربی شاهنامه به برتری نسبت به سایر آثار حماسی، قائل است و می‌گوید:

« بعضی از دانشمندان شاهنامه را از حیث اهمیت به ایلید، و حکیم فردوسی را به هومر شرق توصیف کرده‌اند ولی به عقیده من ... درجه اهمیت شاهنامه نزد ملل شرقی به جهاتی بیش از اهمیت ایلید در نظر اروپاییان است... شاهنامه سجل احوال و تاریخ ملت ایران از قدیم ترین عهد است و امتیاز و خصایصی در بر دارد که منظومه‌های دیگر آن را واجد نیستند ... از چیزهایی که بر قیمت و مقام شاهنامه می‌افزاید این است که فردوسی داستانهای آن را اختراع نکرده بلکه آنها را تصویر نموده است و از این لحاظ می‌توان شاهنامه را آیینۀ تاریخ و افکار حقیقی ملت ایران شناخت و به عقیده این جانب مزیت، مقام و اهمیت مخصوصی برای فردوسی ایجاد نموده است؛ زیرا جمع و وصف وقایع و حوادث تاریخی در ادوار مختلف به قالب شعری با این سلاست بیان و سرشاری طبع که از فردوسی به ظهور پیوسته بسیار صعب و دشوار است.» (عبدالوهاب عزام، هنرۀ فردوسی، ۱۳۲۲: ۱۷۹).

– **هانریش هاینه** توصیفی شاعرانه از شاهنامه عرضه کرده است:

« مجموعه او، نقاشی زنده و پر جلایی بود که با رنگهای دلپذیر و روح‌پرور آراسته و با گل‌های فراوان زینت داده شده بود و فروغ خدایی و آسمان ایران بر آن پرتوافکن بود، این نور نور ملکوتی آخرین آتشگاههای ایران بود که همچنان دل شاعر را روشن می‌کرد» (هانریش هاینه، فردوسی شاعر، آوازه‌ها، ترجمه شجاع الدین شفا).

– **اته** هم به این نکته اشاره می‌کند که:

«شاهنامه فردوسی... از طرفی خاتمه حماسه‌های قدیم و مظهر هنرپردازی و نتیجه داستانهای متعدد ملی... به شمار می‌رود و از طرفی هم بی‌شک مقدمه و فصل الخطاب یک عهد جدید سبک شعر داستانی است که مبادی آن از طرف گویندگان متفرقه و نقلان افسانه‌های عامیانه ادوار پهلوانی وجود و تحول می‌یابد و به تدریج به شکل حماسه ملی ادبی در می‌آید...» (اته، ۱۳۳۷: ۵۵).

– **یغمایی** به نقش شاهنامه در تثبیت هویت ایرانی اشاره می‌کند و می‌گوید:

« شاهنامه شناسنامه ملت ایران و سند مالکیت ایرانیان است. نیاکان ما را هم به خود ما، و هم به دیگر مردم جهان شناسانده و قبایل گوناگونی را که در این سرزمین وسیع پراکنده‌اند،

همزبانی آموخته و پیوستگی و یگانگی بخشیده است» (یغمایی، ۱۳۴۹: ۸۲).

- **بهار شاهنامه** را همپایه تخت جمشید در نشان دادن عظمت ایران باستان می‌داند:

«شاهنامه و شعر شاهنامه علاوه بر لطافت و نازک کاریهایی که شاید مردم غالباً بدون تحصیل و مطالعه زیاد ملتفت آن نشوند، عظمت دارد. شاهنامه قصر داریوش در تخت جمشید است که هنوز سرپا باشد، شاهنامه برج ایفل است، شاهنامه با داشتن تمام ظرافت و لطافت و نقش و نگار گنبد شیخ لطف الله، عظمت هنرمان را هم دارد» (بهار، ۱۳۴۵: ۵۷).

- **رضازاده شفق** می‌گوید:

«کتاب شاهنامه که امروز یکی از خزائن لغت و گنجینه‌های فصاحت زبان ماست برای وسعت و قوت فکر و قدرت بیان و استواری طبع و اقتدار کلامی و احاطه تعبیری این استاد بزرگ بهترین نمونه و قوی ترین دلیل است و ... شاهنامه از لحاظ زیبایی‌های ادبی و لطایف بدیعی نیز شاه نامه‌ها است..» (رضا زاده شفق، ۱۳۵۰: ۱۹۶).

- **رجایی** از منظر دیگری نقش شاهنامه را مطرح کرده و گفته:

«به شاهنامه از نظر یک حماسه هنر و شعر بلند نباید نگریست که این فروترین جلوه کار فردوسی است. شاهنامه مظهر ایستادگی و جاودانگی ملت ایران است، درخششی در تاریکی اختناق و فریاد رعدآسایی در خلأ ارزشهای بشری است» (یادنامه فردوسی، ۱۳۴۹: ۱).

- **مینوی** هم بر اتحاد آفرینی شاهنامه تأکید کرده است که:

«از لحاظ اینکه زبان فارسی وسیله استحکام علقه اتحاد و ارتباط طوایف ایرانی است، و شاهنامه مایه و پایه زبان فارسی را چنان غنی و محکم کرد که از آن پس فراموش شدنش و از میان رفتنش محال بود، این کتاب پایه و بنیاد اتحاد قومی ما به شمار می آید» (مینوی، ۱۳۴۹: ۷۳).

در نهایت این گفته **یغمایی** شنیدنی است که:

«اگر تمام ثروت ایران را از عصر محمود غزنوی تاکنون در یک کفه ترازو بنهند و شاهنامه فردوسی را در کفه دیگر، در پیشگاه خردمندان و صاحب‌دلان جهان این کفه سنگین تر خواهد بود؛ زیرا به‌دست آوردن زر و سیم از منابع دریایی و زمینی به حد وفور امکان دارد ولی پدید آمدن شاعری چون فردوسی با آن همه لطف طبع و کمال ذوق که شاهنامه ای بپردازد و به بازار ادب عرضه دارد، محال و ممتنع است؛ چنانکه ... ده قرن از زمان او می گذرد، چونین کسی نیامده است» (یغمایی، ۱۳۴۹: ۸۱).

۴. دربارهٔ این کتاب

با اینکه دانشگاه فردوسی با نام این شاعر بزرگ و زنده‌کنندهٔ زبان و فرهنگ ایرانی نامدار شده است، جای چاپ اثر ارزشمند او در زمرهٔ انتشارات دانشگاه خالی بود. بی‌شک وی حقی ویژه بر گردن تمام خراسانیان دارد و همچنین منتهی بزرگتر بر ما که در دانشگاهی به نام او، در کار و بار علم و دانش روزگار می‌گذرانیم. البته کوششهای دانشگاه و اعضای هیأت علمی آن در بزرگداشت این شاعر کم نبوده است و در سالیان اخیر، تقریباً تمام اقدامات ملی و استانی در زمینه‌های مختلف همچون اختصاص یک روز در تقویم ملی به نام فردوسی و مراسم سالانه در این روز با پایمردی استادان این دانشگاه و اعضای گروه زبان و ادبیات فردوسی و بویژه جناب آقای دکتر یاحقی انجام شده است. تأسیس فرهنگسرای فردوسی و قطب علمی فردوسی‌شناسی و ادبیات خراسان از دیگر اقدامات ایشان است. این قطب همه ساله مراسمی را به مناسبت روز فردوسی برگزار می‌کند و آثاری را به فراخور مجال و امکانات منتشر می‌نماید. با این حال جای شاهنامه که فردوسی به سبب آن نامدار شده و زبان فارسی با آن تجدید حیات یافته در سلسله انتشارات دانشگاه فردوسی خالی بود.

معاونت پژوهشی دانشگاه پیشقدم شد تا شاهنامه‌ای در زمرهٔ انتشارات دانشگاه چاپ و منتشر شود و این نقطهٔ آغازی بود برای فراهم شدن زمینهٔ تدوین این کتاب. در آغاز بنا بر این بود که بخشهایی از شاهنامه به نثر برگردانده شود تا حجم کمتری را بگیرد و اختصار به گونه‌ای باشد که در مسیر داستان حذفی صورت نگیرد. نگارنده نیز در چند بخش به این کار اقدام کرد و خلاصهٔ بخشهایی از داستانها را به نثر نوشت، اما به دلایلی چند از جمله هدف اصلی کار که قرار بود کتاب در قالبی مناسب و نفیس ارائه شود و دیگر اینکه عنوان آن باید شاهنامهٔ فردوسی می‌بود، آن شیوه دنبال نشد. پس از تأمل در این باب و مشورت با بعضی از همکاران بویژه همکار ارجمند آقای دکتر یاحقی تصمیم گرفته شد متن اصلی صرفاً اشعار شاهنامه بر اساس چاپ مسکو باشد. بر این اساس، بار دیگر بخشهای مختلف متن مطالعه شد تا با حذف ابیاتی که به ارتباط رشتهٔ حوادث، لطمه نزنند و رعایت این که حجم کتاب از حد یک مجلد در نگذرد، این تلخیص صورت گرفت.

نکتهٔ دیگر توضیح ابیات و لغات و تعبیرات دشوار بود که آن هم در اثنای کار با توجه به ملاحظات، از پاورقی به پایان کتاب منتقل گردید. همچنین توضیحات مربوط به اعلام برای دسترسی آسانتر و احتمالاً ضرورت مراجعهٔ مکرر، به شکل الفبایی در آخر کتاب آورده شد. در چهارچوب این ضرورتها کوشش کردیم که با حفظ تداوم مطلب آنچه در این یک مجلد آورده می‌شود از هر جهت کامل و فاقد اشکال باشد. با این حال ممکن است همه جا کار ما با این توفیق قرین نبوده نباشد.

از سوی دیگر، سعی زیادی شده است که حروفچینی و رسم الخط به گونه‌ای باشد که خواننده را برای درست خواندن کلمات و هماهنگ شدن با وزن اثر راهنمایی کند. برای تحقق این هدف ملاحظات چند را که ذکر برخی از آنها شاید در مقدمه مفید باشد، در نظر داشته‌ایم:

– واژه‌هایی که تلفظ آنها در شعر مشابه اما معنی آنها متفاوت بوده به دو صورت نوشته شده است؛

مثلاً: زین به معنی "از این" را "زاین" نوشته ایم تا با زین به معنی "زین اسب" متفاوت باشد. همین کار درباره کلمات مشابه هم انجام شده است؛ کلماتی مانند "کاو" (که او) با "کو" (کجاست)، "کاین" (که این) با "کین" (کینه)، "براین" با برین (برترین). در موارد دیگر همچون "زایشان" (از ایشان) هم الف آورده شده است.

- "ب" حرف اضافه جدا (به) نوشته شده است، اما در مواردی که پیشوند قید یا صفت ساز است نزدیک به هم یا متصل آمده است.

- در حد ضرورت از حرکات و علائم سجاوندی استفاده شده است.

- در جدا یا متصل نوشتن کلمات بر اساس معنی و نقش دستوری عمل شده است؛ برای مثال کلمات سخنگو، کامجو، جنگجو، تاجبخش، جهانجو و ... در صورتی که اسم (صفت جانشین اسم) بوده اند به همین شکل نوشته شده اند و در مواردی که معنای فعلی داشته اند، جدا نوشته شده اند.

- در مواردی که فعل ماضی نقلی بوده، "ه" در آن حفظ شده است؛ مانند شده ست، گشته ست که در تلفظ شدست و گشتست خوانده می شود.

- در بسیاری از ابیات موقوف المعانی (ابیاتی که ضرورتاً باید دو بیت یا بیشتر به دنبال هم خوانده شود) از علامت خط تیره (-) استفاده شده است.

- علامت ستاره (*) در پایان ابیات به این معنی است که در تعلیقات در باره آن بیت توضیحی آمده است. این توضیح گاه در حد آوردن معنی یک واژه است و گاه در باره بخشی از بیت یا تمام بیت، بسته به اینکه ابهام به چه جنبه ای مربوط باشد.

در پایان مراتب سپاسگزاری خود را از همکاران معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه به سبب تصویب این طرح و همکاری در ادامه کار ابراز می نمایم؛ بویژه معاون محترم پژوهشی جناب آقای دکتر شعبانی و مدیر محترم پژوهشی جناب آقای دکتر مقیمی که باعث دلگرمی بودند تا این کار پُرکار به سرانجام برسد. از جناب آقای دکتر یاحقی مدیر محترم قطب علمی که همواره طرف مشورت این جانب بودند و جناب آقای دکتر محمدرضا راشد محصل و دکتر محمود فتوحی که در حل برخی مشکلات به نگارنده کمک کرده اند، صمیمانه قدردانی می کنم.

علاوه بر این از دانشجویان دوره دکتری خانمها: لیلا حق پرست و سرو رسا رفیعزاده و آقایان: امیر بوذری، جواد میزبان که در بازخوانی متن مساعدت کردند، سپاسگزاری می کنم. کمک خانم فهیمه حاجی پور در استخراج اعلام نیز سزاوار سپاسگزاری است.

سخن آخر این که گرچه این کتاب خواننده را از خواندن اصل شاهنامه بی نیاز نمی کند، اما امید است برای کسانی که مجال و موقعیت خواندن کل کتاب را ندارند، فرصتی باشد برای آشنایی با این اثر بزرگ. از تمام محققان و خوانندگان انتظار دارم پیشنهادهای سازنده و راهنماییهای خود را در جهت رفع اشکالات احتمالی از نگارنده دریغ نفرمایند.

محمد تقوی - بهار ۱۳۸۸ - منچستر

یادداشتها

۱. با خواندن هر اثر ادبی و بویژه آثار داستانی به دنیایی وارد می‌شویم که هم از آن خود ماست و هم از دیگران. نیاز به ادبیات در عمل نیاز به دانستن و لذت بردن است و به گفته یکی از بزرگان نقد: ما با ادبیات به تعلیم مسرت بخشی که نیاز داریم، می‌رسیم. از منظر تاریخی، ما در روزگاران پر تلاطم و دشوار در سایه همین آثار ادبی زیسته و بالیده‌ایم و مشکلات و ناملایمات را تحمل کرده‌ایم و در نهایت ایرانی و مسلمان مانده‌ایم. بقا و دوام این دو صفت هم تا حد زیادی مستلزم حفظ و تداوم ارتباط ما با گذشته تاریخی و فرهنگی است. شاهنامه یکی از بهترین ابزارهایی است که هم نیازهای آگاهانه ما را برآورده می‌کند و هم نیازهای ناخودآگاهمان را. با شاهنامه ما به دنیایی وارد می‌شویم که در آن بتدریج از افسانه به تاریخ و از ماورای طبیعت به طبیعت می‌رسیم و گذشته را با تمام ذهنیتها و خیالپردازیهای گذشتگان درمی‌یابیم. شاهنامه جامع تمام خلقیات یک ملت است، هم از واقعیتهای زندگی او گزارش می‌دهد و هم از آرزوها و آرمانهای او. از طرفی باید در نظر داشت که در حماسه بیشتر بر اراده تأکید می‌شود که لازمه روحیات قهرمانی است؛ چنانکه در اثر غنایی بر عاطفه و در اثر تعلیمی بر اندیشه، بنابراین انتظار ما از شاهنامه نباید صرفاً تأثیر عاطفی پذیرفتن یا علم و دانش آموختن باشد؛ گر چه نمود عاطفه و اندیشه هم در شاهنامه کم نیست.

۲. افسانه پردازی درباره بزرگان از جهتی نشانه توجه مردم به آنان است و معمولاً برای کسانی که در میان مردم شهرت و حضور بیشتری داشته‌اند داستانهای بیشتری هم ساخته شده است. داستانهای مردمی درباره فردوسی کتابی چند جلدی شده که با عنوان مردم و شاهنامه به کوشش انجوی شیرازی فراهم آمده است. هانری ماسه درباره فردوسی هم این نکته را مطرح می‌کند که جدا کردن افسانه از واقعیت کار دشواری است. (ماسه، ۱۳۵۰: ۶۰).

۳. در باره نام و نام پدرش در منابع تاریخی اختلافات زیادی دیده می‌شود که محققان این نام و عنوان را دقیقتر دانسته‌اند. برای اطلاع بیشتر ر.ک: محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: صص ۱۵-۲۸.

۴. این روستا امروز هم به همین نام در شمال غربی مشهد وجود دارد و محل روستای قدیم هم به شکل تپه‌ای در چند صد متری روستای فعلی باقی است.

۵. در زمان تولد شاعر بخلاف سال مرگش اختلاف کمتری بوده است؛ چرا که خود وی در موارد متعددی به سن و سال خویش در ضمن سرودن شاهنامه اشاره کرده است. سال ۳۲۹ هـ.ق. را - که سال وفات رودکی هم هست و سال ۳۳۰ هـ.ق. را موثق‌تر دانسته‌اند.

عروى از دقيقى كه پيش از او به نظم اين اثر همت گماشته بود، چنين ياد مى‌كند كه:

جوانى بيمامد گشاده‌زبان	سخن گفتن خوب و طبع روان
به شعر ارم اين نامه را گفت، من	از او شادمان شد دل انجمن
جوانيش را خوى بد يار بود	ابا بد هميشه به پيكار بود
بر او تاختن كرد ناگاه مرگ	نهادش به سر بر، يكي تيره ترگ
بدان خوى بد جان شيرين بداد	نبد از جوانيش يك روز شاد
يكاييك از او بخت برگشته شد	به دست يكي بنده بر كشته شد
برفت او و اين نامه ناگفته ماند	چنان بخت بيدار او خفته ماند

در اين ابيات به كسانى كه يارى اش كرده‌اند، از آن جمله: اميرك طوسى و ارسلان جاذب اشاره مى‌كند. البته در زمان فردوسى آثار ديگرى به عنوان شاهنامه وجود داشته است كه چندان اهميتى در كنار متن ابومنصورى و كار دقيقى نداشته‌اند؛ مانند شاهنامه ابوالمؤيد بلخى كه در قابوسنامه و مقدمه تاريخ طبرى به آن اشاره شده است و شاهنامه مسعودى مروزى كه در غرر الاخبار ملوك الفرس اثر ثعالبى از آن ياد شده است (ر.ك: نويد حبيب اللهى، يادنامه فردوسى، ۱۳۴۹: ۱۴۵).

۷. البته نسخه يا تدوين ديگرى را هم به سال ۳۸۹ هـ.ق. نسبت مى‌دهند كه اين نسخه در واقع همان نسخه ۳۸۴ است بعلاوه ابياتى در وصف سلطان محمود كه گفته‌اند به اصرار فضل بن احمد و امير نصر به آن اضافه شده است (محيط طباطبايى، ۱۳۶۹: ۲۶۲).

۸. با توجه به اينكه اولين تدوين شاهنامه در ۳۸۴ هـ.ق. آماده شده است و فردوسى در پايان آن از صرف ۲۵ سال از عمرش سخن گفته است، اين احتمال را مطرح كرده‌اند كه سالهاى پيش از به دست آوردن نسخه ابومنصورى (۳۷۰ هـ.ق.) را هم شاعر به حساب آورده است كه طى آن سالها، بخشهاى را به طور پراكنده سروده و بعد از ۳۷۰ به آن اضافه كرده است (ر.ك: رياحى، ۱۳۷۶: ۱۲۳).

۹. البته فردوسى به تشيع خود پاي بند است و به گفته يكي از محققان اين خود يك امتياز بزرگ براى فردوسى است و اگر فردوسى از تشيع دست بر مى داشت ديگر فردوسى نبود (ر.ك: انجوى شيرازى، ۱۳۵۴: دوازده). اگر بپذيريم كه ايرانى بودن به معنى برخوردارى از خصلتهاى ويژه‌اى است كه كم و بيش در طول تاريخ توانسته است جلوه‌هاى خود را نشان دهد، سرودن شاهنامه را بايد در مقطع تاريخى خاص يك نياز فورى به تجديد

حیات روح و خصلتهای ایرانی شمرد. ضمن آن که شاهنامه خود سندی است بر اینکه در فراز و نشیبهای تاریخی و قومی حفظ شده و به حیات بارور خود ادامه داده است. ایرانشهر نسبتی میان قوم ایرانی و تشیع و رهبران آن برقرار می‌کند و شواهد تاریخی چندی را برای آن برمی‌شمارد و مهمترین عامل را هم حفظ هویت ایرانی در قالب این مذهب می‌داند (ر.ک. کاظم‌زاده ایرانشهر، ۱۳۶۲: ۱۳۷).

۱۰. محیط طباطبایی مواردی از اغلاط تاریخی شاهنامه را بر می‌شمارد که بعید به نظر می‌رسد فردوسی از بی اعتباری آنها بی خبر باشد (مانند مسیحی بودن اسکندر، ترجمه کلیلہ در عهد مأمون یا وجود زند و اوستا در عهد فریدون و کیخسرو). به گفته این محقق همه اینها به اعتبار پایبندی شاعر به متن شاهنامه منثور است (محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۳۴-۳۵). بیتی در شاهنامه هست که تا حد زیادی این نظر را تأیید می‌کند و آن بیت که پس از داستان رزم کاووس آمده چنین است:

سر آوردم این رزم کاووس نیز دراز است و نقتاد از او یک پیشیز

گر از داستان یک سخن کم بدی روان مرا جای ماتم بدی

(برای اطلاع از موارد دیگری که از امانتداری فردوسی حکایت می‌کند ر.ک: صفا، ۱۳۵۲: ۲۰ و ۱۹۱).

۱۱. دلیل تصرفات در شاهنامه را مقبولیت این اثر باید دانست که به سخن فروغی همین مقبولیت باعث شده است هر شعر بحر متقارب و مناسب متن شاهنامه را به فردوسی نسبت دهند و در شاهنامه وارد کنند، مشابه کاری که در مورد رباعیات خیام (ر.ک. فروغی، ۱۳۵۱: ۶۶) و همچنین غزل عاشقانه - عارفانه حافظ صورت گرفته است.